**دانش، بینش و پیشرفت**

پدید آورنده : ابراهیم فیاض ، صفحه 2

|  |
| --- |
| 1. جنگ دانش (علم) و بینش (بصیرت) در تاریخ اندیشه و تفکر انسانی، جای ثابتی دارد و این جنگ در طول تاریخ اندیشه بشری به صورت های گوناگونی خود را نمایان ساخته است. پس می توان این دو نوع مفهوم بنیادی را بر دو سر یک طیف قرارداد و این طیف را درجه بندی کرد. و مکاتب فکری بشر را براساس میزان گرایش بر دانش و بینش، درجه بندی نمود.2. اگر دانش را به دانسته های بشری اطلاق کنیم، بینش به معارف شهودی بشری گفته می شود. پس دانش، علم حصولی بشر است و بینش علم حضوری است بنابراین، جنگ دانش با بینش، جنگ علم حصولی و علم حضوری است و حوزه های جغرافیایی معرفتی نیز در این تقابل وارد می شوند؛ حوزه های شرقی زمین به دنبال بینش است و حوزه های معرفتی غرب زمین به دنبال دانش است.3. دانش براساس آموزش است، اما بینش براساس پرورش به وجود می آید. اینکه یک مکتب فکری کدام یک از آن دو را برای بازتولید خود در نظر بگیرد، آن مکتب دانشی یا بینشی می شود. مثل اینکه افلاطون بینش را ترجیح می دهد و پرورش، در نقطه فلسفه او واقع می شود و ارسطو دانش را ترجیح می دهد و آموزش در نقطه مرکزی فلسفه او واقع می شود، لذا به او معلم اول گفته می شود، برعکس افلاطون.4. فلسفه های اشراقی، پرورش محور است، ولی فلسفه های مشایی آموزش محور است، چرا که در اشراق به دنبال شهود است. پس برای رسیدن به شهود بایستی پرورش روح و تن را در پی گرفت و سکوت، محور اصلی آن است، ولی در مشاء مبنا بر یادگرفتن است، پس بایستی درس داد و مقام، مقام گفت وگو و جدل است، تا اینکه مفهوم ها رد و بدل شود.5. در نظام بینشی، بنابر ساختن خبرگان است و در نظام آموزشی، بنا بر ساختن نخبگان است. در خبرگی یک نوع همراهی با زندگی روزمره مردم است و سعی در تولید دانش زندگی محور دارد برعکس نظام آموزشی محور که پرورش نخبه محور دارد؛ یعنی متخصصین استعلایی، که فرازندگی فکر می کنند و برنامه ریزی می کنند .پس به زندگی روزمره مردم توجهی ندارند و فقط به دنبال پیشرفت هستند، گرچه ضدانسان و ضد زندگی انسانی و حیوانی باشد.6. مدرنیسم اوج نظام دانشی، و آموزش محور است. و نظام ماقبل مدرنیسم و سنتی یک نظام بینشی می باشد. مهم ترین انگیزه نظام آموزش محور مدرنیسم، ارضای غرایز انسانی می باشد هرچند این غرایز ضد عقل باشند و زندگی انسانی را تقلیل دهند، ولی نظام بینش محور سنتی به دنبال پرورش عقل زندگی محور می باشد تا خبرگان به سطح جامعه صعود کنند و زندگی انسانی را غنی تر سازند. برعکس نظام نخبگانی که پیشرفت ضد زندگی را ترسیم کنند. (مثل اختراع بمب اتمی و استفاده از آن).7. اسلام به عنوان یک دین، دارای نظام خاصی در تقابل با نظام دانش محور و بینش محور است. نظام اسلامی بر توحید قرارداده شده که براساس ایمان بنا می شود، که از یک پیامبر امّی یا بینش محور صادر شده است. پیامبر درس نخوانده بود، اما براساس شهود و آمدن وحی، بالاترین مرتبه توحید را ترسیم کرده بود، که در طول زمان، این عالی مرتبه توحید آشکار خواهد شد(سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی أنفسهم حتی یتبیّن أنّه الحق).8. این نظام بر تعلیم و آموزش حکمت محور توسط رسول امّی و بینش محور بنا می شود. اگر پیامبر خود درس نخوانده و بینش محور است، ولی مدرس حکمت می شود و حکمت دانشی است، که زندگی محور و مقوله مردمی است که عرف نام می گیرد و امر به معروف نیز از این حکمت محوری دانش اسلامی، نشأت می گیرد. و عقل حکمی یک عقل زندگی محور است تا یک عقل ضد زندگی.9. از این نظام بینشی حکمت آموز، اخلاص به وجود می آید. اخلاص بعد عملی توحید است؛ یعنی اینکه انسان به دنبال آرامش است و آرامش در زندگی انسانی نقش بنیادی دارد؛ چرا که جهت می آفریند و این جهت وجودی است نه ذهنی، که انسان با تمام هستی آن را در می یابد، پس، از دغدغه ها، آرامش می یابد. برعکس شرک که آرامش انسانی را به هم می زند و شیطان و افکار شیطانی برانسان مسلط می شود.10. نتیجه توحید و سپس اخلاص، صدق است؛ یعنی آن آرامش درونی تبدیل به رفتار صدق در بیرون می شود و این صدق، امنیت آفرین و ریشه اصلی امنیت است. امنیت، مهم ترین قدم برای رشد و پیشرفت است، پس صدق، امنیت می آفریند و امنیت پیشرفت می آفریند، و عقلانیت نیز به وسیله صدق به وجود می آید؛ یعنی عقلانیت که پیش شرط پیشرفت است، به وسیله صدق به وجود می آید.11. از صدق، رفق به وجود می آید؛ یعنی بینش اسلامی رفق آفرین است، که بی ارتباط با عرف نیست؛ چرا که «عقل زندگی آفرین و زندگی محور» برای ایجاد زندگی و غنای آن احتیاج به رفق دارد و صدق، این رفق را در سایه توحید و اخلاص به وجود می آورد.پس انسان عاقل کسی است که دارای بالاترین رفق و مدارا با مردم باشد (اعقل الناس مدارة للناس) از اینجا است که انسان ها در جامعه اسلامی خبره می شوند. و خبرگی عمومی به وجود می آید و دفائن عقول استخراج می شوند. 12. رفق و مدارا، خوش اخلاقی اجتماعی به وجود می آورد؛ یعنی بهترین اعمال و سنگین ترین اعمال، خوش اخلاقی است و این گونه جامعه اسلامی، بینش پیامبر امی را تبدیل به آموزش حکمت محور کند و حکمت را تبدیل به نظام اجتماعی و حکومت را ترسیم می کند و پیشرفتی را شکل دهد که ضد زندگی و ضدانسانی نباشد، چرا که این پیشرفت رفق محور می باشد. توحید و اخلاص، خودپرستی یک شخص را از بین می برند، پس رفق، نرمی و خوش اخلاقی تولید می کنند که همه حکمت است و جامعه حکیمانه را ترسیم می کنند و شکل می دهند. پس پیشرفت و بیگانگی با همدیگر همراه نمی شوند، برعکس پیشرفت غربی. |